

آیا انتساب لامیه العرب به شنفری درست است؟

محمد رضا هاشملو^۱

استادیار دانشگاه گیلان

غلام عباس رضایی هفتناذر

دانشیار دانشگاه تهران

فاطمه حسنلویی

کارشناس ارشد در رشته زبان و ادبیات عربی

(۲۳۱ - ۲۴۴)

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۲/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۶/۱۲

چکیده

شنفری (اوایل قرن ۶ میلادی) با گروهی از دوستانش چون تأبط شرا و غیره در تاریخ ادبیات دوره جاهلی به شاعران صعلوک معروفند و از راه غارت و چپاول روزگار می‌گذرانند. از شنفری دو قصیده بلند و مشهور روایت شده است: یکی تائیه و دیگری لامیه العرب. لامیه العرب در ادب عربی، به منزلتی دست یافته که با تعلقات برابری می‌کند. لامیه، نمونه کامل شعر دوره بدوی گری است و از جلوه‌های شهرنشینی و نوش‌خواری بدور است. شنفری در این قصیده، به آوارگی، فقر، غارت در شب‌های سرد، عدم خضوع در برابر خواری، برگزیدن جانوران وحشی بر اهل و قبیله خود، بسنده کردن به قوت اندک، بردباری در برابر گرسنگی شدید، شجاعت و انتقام‌گیری، افتخار کرده است. از آنجا که لامیه العرب از دوره جاهلی تا قرن دوم هجری، دهان به دهان نقل شده بود و در بیشتر مجموعه‌های ادبی ثبت نگردیده بود، ابن ذرید (م ۳۲۱ هـ) از قدما و یوسف خلیف و کرنکو از معاصران در انتساب آن به شنفری تردید کردند، و در مقابل، بروکلیمان، جرج یعقوب، عبدالحلیم حفنی، فؤاد افرام بستانی و امیل بدیع یعقوب از انتساب لامیه به شنفری دفاع کردند. نویسندگان در این مقاله می‌کوشند با بررسی و تحلیل آراء ناقدان به این پرسش پاسخ دهند که آیا انتساب لامیه العرب به شنفری درست است؟

واژه‌های کلیدی: شنفری، لامیه العرب، خلف احمر، انتساب، صعلوک

مقدمه

در ادبیات عربی عنوان لامیه بر چند قصیده اطلاق می‌شود که مشهورترین آنها یکی لامیه العرب شنفری است با مطلع:

أَقِيمُوا بَنِي أُمِّي صَدُورَ مَطْيِكُمْ فَأِنِّي إِلَى قَوْمٍ سَوَاكُم لَأَمِيلُ

که دارای ۶۸ بیت است و دیگری «لامیه العجم» طغرای با مطلع:

أَصَالَةَ الرَّأْيِ صَانَتَنِي عَنِ الْخَطْلِ وَ حَلِيَّةِ الْفَضْلِ زَانَتَنِي لَدَى الْعَطْلِ

که دارای ۵۹ بیت است.

نویسندگان در این مقاله می‌کوشند به این پرسش پاسخ دهند که آیا قصیده

لامیه العرب از سروده‌های شنفری است یا خیر؟

دانشمندان در نام و لقب و نسب شاعر اختلاف دارند، بعضی شنفری را لقب و نامش را عمرو بن مالک یا عمرو بن بَرَّاق یا ثابت بن أوس یا ثابت بن جابر می‌دانند و برخی شنفری را نام وی می‌دانند. او شاعر جاهلی قحطانی، از قبیله أوس بن حجر و اهل یمن بود. (یعقوب، ۱۹۹۱، مقدمه، ص ۹) به هر روی واژه «شنفری» چه نام و چه لقب شاعر باشد، دلالت بر این دارد که خون حبشیان در رگ‌های وی جریان داشته است. (ضیف، ۱۹۶۰، ص ۳۷۹). مورخان نیز از زمان و مکان ولادت او آگاهی ندارند، به همین جهت در این باب اقوالشان گوناگون است: برخی می‌گویند وی نخست در میان قوم خود «أزد» می‌زیسته ولی بعدها به عللی قوم خود را ترک گفته است. (الفاخوری، ۱۳۸۱ش، ص ۵۱) و گروهی بر این باورند که «بنوسلامان» او را در کودکی اسیر کرده بودند و شنفری پس از بزرگ شدن از میانشان گریخته و از آنان انتقام گرفت و بعضی قایل‌اند که وی در میان «بنوسلامان» زاده شد و رشد یافت، ولی نمی‌دانست که به آن قبیله تعلق ندارد تا این که روزی به خواهر خوانده خود گفت: «خواهرم! سَرَم را بشوی!» ولی آن دختر از این که شنفری وی را خواهر خطاب کرد، ناراحت شد و به او سیلی زد. شنفری پس از این که فهمید به قبیله «بنوسلامان» تعلق ندارد، کینه آنان را به

دل گرفته و سوگند یاد کرد که صد نفر از آنان را بکشد و همین کار را هم کرد. (یعقوب، ۱۹۹۱، مقدمه، ص ۱۲).

شنفری از شاعران چالاک و تیز دو بوده است، تا آنجا که در تیزدویی، تیزبینی و زیرکی، مثل شده است. (الفاخوری، ۱۳۸۱، ص ۵۱)

راویان درباره چگونگی کشته شدنش دو روایت نقل کرده‌اند، ولی واقعاً معلوم نیست وی چه وقت کشته شده است، اما تنها چیزی که می‌دانیم این است که شنفری، معاصر «تأبط شراً» بوده و پیش از وی کشته شده است، با این حساب، شنفری از شاعران قرن ششم میلادی بوده است. زرکلی سال وفات او را ۵۲۵ میلادی دانسته (الأعلام، ۱۹۹۰، ۸۵/۵)، (ولی یحیی شامی تاریخ وفات وی را سال ۵۱۰ میلادی ذکر کرده است. (موسوعة الشعراء العرب، ۱۹۹۹، ص ۱۰۴) به هر حال، علی رغم همه این اختلافات، آنچه مسلم است این که شنفری با گروهی از دوستانش چون «تأبط شراً» و غیره در تاریخ ادبیات عربی به اسم «الشعراء الصعاليك» معروفند (مروه، بی تا، ص ۲۷) و از راه غارت و چپاول روزگار می‌گذرانند. ولی در این که چرا به این گروه پیوسته و چه وقت راهزنی را آغاز کرده است، اختلاف است. (یعقوب، ۱۹۹۱، مقدمه، صص ۱۰-۱۱).

صعاليك جمع صعلوک به معنای فقیران، ولی در استعمال عرفی همان دزدان و راهزنانی بودند که شبانه به غارت می‌پرداختند، پس آنچه مسلم است این است که فقر یکی از ویژگی‌های بارز آنان بوده است. (مروه، بی تا، ص ۲۷ و ۲۹) شاهکار شاعران صعاليك- بویژه شنفری- غارت بود، و اشعار وی نمودار همان راه است، راهی که در نظر آنان، نوعی فخر و مباهات بوده است. (سجادی، ۱۳۶۹ش، ص ۷۹).

شنفری سراسر زندگی خود را گاه به تنهایی و گاه همراه دوستانش به راهزنی و غارت اشتغال داشته و همیشه با تنگدستی دست به گریبان بوده است. (الفاخوری، ۱۳۸۱ش، ص ۵۱) وی در شعرش زندگی سخت خود را توصیف کرده، به آوارگی، فقر، غارت‌هایش در شب‌های سرد و بلند، عدم خضوع در برابر ذلت و خواری، برگزیدن جانوران وحشی بر اهل و قبیله خود، بسنده کردن به قوت اندک و بردباری در برابر

گرسنگی شدید، افتخار کرده است و نیز در اشعارش به بیان شجاعت و انتقام گیریش پرداخته است. (البستانی، ۱۹۸۹م، ج ۱، صص ۸۷-۸۹)

شنفری، دیوان کوچکی دارد که نزد «محمود بن احمد العینی» (م ۸۵۵هـ) بوده و اشعار پراکنده‌ای در «أغانی»، «مفضلیات»، «حماسه»، «خزانة الأدب» و غیره دارد. (یعقوب، ۱۹۹۱، ص ۲۲) دو قصیده بلند و مشهور نیز از وی روایت شده است: یکی «تائیه» که در نسبت دادن آن به شنفری شکی نیست و دیگری «لامیه العرب» که در بحر طویل سروده شده است. (همان، ص ۱۵؛ دائرة المعارف الاسلامیة، ۳۹۵/۱۳) عربها برای این قصیده اهمیت زیادی قایل شده و حتی حدیثی از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ لَامِیةَ الْعَرَبِ فَإِنَّهَا تَعَلِّمُهُمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». (همان، ص ۱۸) این حدیث هر چند ممکن است ساختگی باشد، ولی دست کم می‌تواند بیانگر توجه بسیار عرب‌ها به این قصیده باشد. به هر روی «لامیه العرب» در ادب عربی به منزلتی دست یافته که با معلقات برابری می‌کند و از لحاظ شهرت و عنایت دانشمندان به آن، به مقام «بانة سعاد» رسیده است؛ با این تفاوت که «بانة سعاد» در مدح پیامبر (ص) سروده شده و بیشتر به سبب متکی بودن بر دین، مشهور شده است. لامیه العرب نمونه کامل شعر دوره بدوی‌گری است و از جلوه‌های شهرنشینی و نوش‌خواری بدور است و از جهت ادبی ارزش فراوان دارد. عزت نفس یک عرب بادیه‌نشین و خشونت زندگی بدوی و واقعیت جاهلی در معانی و الفاظش آشکار است، بیشتر به صورت محسوس توجه دارد و واژه‌های غریب در آن فراوان است. آری، شنفری شاعری است با احساساتی بدوی و روحی سرکش. او شاعر طبیعت است در عین قساوت و سختی و عریانی آن. (الفاخوری، ۱۳۸۱، ص ۵۳).

آیا انتساب لامیه العرب به شنفری درست است؟

علی رغم شهرت فراوان «لامیه العرب»، اهل نظر در صحت انتساب آن به شنفری اختلاف نظر دارند، دسته‌ای قصیده را ساختگی و به غیر او نسبت می‌دهند و گروهی آن

را از سروده‌های وی می‌دانند، اینک، ضمن بیان اسباب و علل بوجود آمدن شک و تردید در انتساب آن به شنفری به نقد و بررسی شک‌های مذکور پرداخته می‌شود:

(۱) در «دائرةالمعارف الإسلامية» ذیل واژه شنفری چنین آمده است: «اشعاری که از دوره جاهلی نقل شده - به ویژه اشعار صععلیک - بیشتر به صورت قطعات کوتاه است و حال آنکه «لامیه العرب» قصیده‌ای است بلند و با انسجام کامل. بنابراین احتمال دارد که قصیده، از ساخته‌های «خلف احمر» (م ۱۸۰ هـ) باشد. (۳۹۵/۱۳) با این اعتراف که بلندترین قصیده صععلیک «تائیة» شنفری است که بالغ بر ۳۵ بیت است. (حفنی، ۱۹۷۹م، ص ۱۶۳).

در نقد این نظر باید گفت: خود این اعتراف که می‌گوید «تائیة» شنفری بلندترین قصیده صععلیک است، متضمن رد نسبت دادن لامیه به دیگران است، زیرا این اعتراف می‌رساند که شنفری در میان شاعران صععلیک، تواناترین شاعر در سرودن قصاید بلند است و بی گمان کسی که توانایی سرودن قصیده ۳۵ بیتی را دارد، در سرودن قصیده ۶۸ بیتی ناتوان نیست. علاوه بر این، در عرف راویان و نقادان عرب، قصیده ۶۸ بیتی، قصیده بلند به شمار نمی‌آید، بلکه راویان، قصیده ۲۰۰ بیتی نابغه جعدی و نیز قصیده ۲۳۹ بیتی ابن ذرید را در زمره قصاید بلند بشمار می‌آورند. همچنین می‌توان به این نکته نیز اشاره کرد که در اشعار جاهلی، تنها مقطوعات دیده نمی‌شود، بلکه قصاید فراوانی وجود دارد که شمار ابیات آنها از چهل در می‌گذرد، مانند قصیده «مالک بن حریم» که ۴۰ بیت است و راثیه «عروة بن الورد» و عینیه «قیس بن منقذ» که به ترتیب ۴۰ و ۴۴ بیت است، بنابراین بلند بودن لامیه، پدیده‌ای غیر عادی نیست و تنها قصیده بلند در میان اشعار صععلیک به شمار نمی‌رود و همچنین لامیه، تنها شعر بلند شنفری نیست. (حفنی، ۱۹۷۹، صص ۱۶۸-۱۶۹)

(۲) راویان و لغویان قدیم، لامیه العرب را در آثارشان نقل نکرده‌اند، بطوری که گویا اصلاً آن را نمی‌شناخته‌اند، برای نمونه ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ هـ) با این که در «أغانی» اخبار و اشعار بسیاری از شنفری نقل کرده است، نامی از این قصیده به میان نیاورده است. (دائرةالمعارف الاسلامیه، ۳۹۵/۱۳)

در رد این نظر باید گفت که اصفهانی در اغانی دو گرایش را دنبال کرده است: یکی از این دو گرایش را عنوانی برای کتابش قرار داده و در مقدمه کتابش از آن سخن گفته است و آن را به عنوان هدف، انتخاب کرده و غیر از آن را از باب استطراد آورده است. دیگری، علاقه وی به احادیث عجیب و غریب و اخبار شگفت انگیز است، در حالی که لامیه از این دو گرایش بدور است و چیزی که اصفهانی را وادار به سخن گفتن از آن بکند در لامیه وجود ندارد. علاوه بر آن، اصفهانی هنگامی که از شاعری سخن می گوید مکلف نیست همه اشعار آن شاعر را ذکر نماید، بلکه وقتی از شاعری - مانند شنفری - سخن می گوید بخشی از شعرهای او را می آورد و این امر مشکلی را در بر ندارد و نمی توان ذکر نکردن لامیه در اغانی را، دلیلی بر نفی لامیه از شنفری دانست.

تنها شبهه ای که دلالت بر غفلت اصفهانی از لامیه می کند این است که لامیه تا زمان اصفهانی، موجود نبوده و بعد از آن بوجود آمده است و به سبب اغراض و تعصبات نژادی به خلف احمر نسبت داده شده است؛ ولی باید بدانیم که این شبهه اعتباری ندارد، زیرا پیش از اصفهانی، کسانی بوده اند که از لامیه سخن گفته اند، مثلاً ابوعلی قالی (م ۳۵۶ هـ) معاصر ابوالفرج، لامیه را منسوب به شنفری دانسته است. مطلب دیگر در این مورد این است که اگر اصفهانی با صراحت، لامیه را از شنفری نفی کند و به خلف احمر یا دیگری نسبت دهد، نمی توان قولش را بی چون و چرا پذیرفت؛ زیرا وی در اغانی، علاقه وافری به روایات خرافی داشته و در میان ناقدان و دانشمندان در نقل خبر چندان قابل اعتماد نیست. (حفنی، ۱۹۷۹، ص ۱۶۷)

۳) ابوعلی قالی (م ۳۵۶ هـ) پس از این که لامیه را به طور کامل در امالی خود می آورد به نقل از ابن ذرید می گوید: «لامیه، سروده شنفری نیست، بلکه از ساخته های خلف احمر است.» (العکبری، ۱۹۸۳، ص ۷). یوسف خلیف نیز وقتی لامیه را از لحاظ تاریخی مورد بحث قرار داده به روایت ابن ذرید استناد کرده و آن را ساخته خلف احمر دانسته است و همچنین گفته است: ابن ذرید از لحاظ زمانی به خلف احمر نزدیک است و بیشتر اخبار خلف احمر را شاگردان وی - مخصوصاً اصمعی - روایت

کرده‌اند و نیز ابن دُرید با مکتبی که خلف احمر به آن منتسب است رابطه داشته است. (یعقوب، ۱۹۹۱، ص ۱۶)

از روایت قالی می‌توان به نتایجی دست یافت: الف) نسبت دادن لامیه به شنفری در نزد قالی معروف بوده است. ب) قالی تنها به نظر ابن درید بسنده کرده و از تردیدهای دیگری که در این مورد وجود داشته، سخنی به میان نیاورده است و نیز به نظر دیگران که می‌توانست رأی ابن درید را آشکارتر سازد، اشاره‌ای نکرده است و این امور می‌تواند به این معنی باشد که حتی در زمان قالی و ابن دُرید همه عرب‌ها و راویان و دانشمندان، اتفاق نظر داشته‌اند که لامیه، سروده شنفری است. (حفنی، ۱۹۷۹، ص ۱۶۴). ج) روایت نقل شده، ضعیف است؛ زیرا قالی با این که از دقیق‌ترین راویان در زنجیره روایات است، به این نکته اشاره نکرده که ابن درید، این روایت را از چه کسی نقل کرده است. نکته مهم‌تر این که قالی روایت فوق را در جزء اول کتابش ذکر کرده ولی در جزء سوم کتاب بی‌آنکه برای آن روایت اعتباری قائل شود، قصیده را به شنفری نسبت می‌دهد و این بدان معنی است که قالی مطمئن است که لامیه، سروده شنفری است و روایت فوق را تنها برای رعایت امانت داری علمی ذکر کرده، ولی آن را باور ندارد. (همان، ص ۱۶۵)

نکته دیگر در این زمینه این است که قالی، ۳۵ سال پس از استادش ابن درید (م ۳۲۱هـ) درگذشته است و با این که با آثار استادش آشنا بوده، به آن روایت، اشاره نکرده است و نیز در آثار ابن درید نظیر «الاکتشاف» و «الجمهره» اثری از آن روایت را نمی‌بینیم (همان، ص ۱۶۶). تنها چیزی که در مورد روایت مذکور می‌توان اظهار داشت این است که تعصبات نژادی میان فارس‌ها و عرب‌ها، فارس‌ها را بر آن داشته تا با جعل این روایت، لامیه را از عرب‌ها سلب نموده و به خودشان نسبت دهند، چنانکه می‌بینیم دو قرن پس از ابن دُرید، طغرایبی (م ۵۱۵هـ) قصیده مشهور «لامیه العجم» را سرود و با این کارش اعتراف کرد که «لامیه العرب» سروده شنفری است، زیرا اگر آن قصیده از سروده‌های خلف احمر ایرانی تبار بود، طغرایبی سروده خود را «لامیه العجم» نمی‌نامید. (همان، ص ۱۶۶)

۴) کرنکو - خاورشناس معروف - در بررسی خود پیرامون «لامیه العرب» گفته است: «لامیه علی رغم بلندیش، از لحاظ ذکر نام مکان‌ها و اعلام دچار کمبودهای فراوانی است که برای شخصی که اشعار قدیمی عرب را مورد بررسی قرار می‌دهد نامأنوس است. (العکبری، ۱۹۸۳، ص ۷)

در پاسخ به نظر کرنکو باید گفت که سخن وی چندان جای بحث ندارد تا به عنوان یک نقد موضوعی به آن پرداخته شود، زیرا نام مکان‌ها و اعلام، نمک نیست که به هر آشی افزوده شود. بهتر است از خودمان بپرسیم آیا خالی بودن لامیه از نام مکان‌ها و اعلام، مایه نقص لامیه است؟ پاسخ منفی است، زیرا که سبک و سیاق لامیه و موضوع آن، منحصر به تصویر ذات انسان خشمگین و ناراحت است که از محیط اجتماعی دور شده، تا زندگی دلخواه خود را از نو شروع کند. وی زندگیش را به دو صورت - اجتماعی و راهزنی - ترسیم کرده است. به گونه‌ای که عناصر سه گانه خشم، زندگی صعلوکی و محیط اجتماعی، وی را احاطه کرده است. شنفری در لامیه، اغراض سه گانه فوق را به بهترین وجه در قصیده‌اش به تصویر کشیده است و به غیر از این‌ها به اغراض فرعی دیگر پرداخته است. نکته دیگر این که شخصی چون شنفری که از دست مردم، خشمگین گشته و از شر آنها به حیوانات پناه برده، چه نیازی به نام بردن از اماکن و اعلام دارد؟ اگر شنفری به اسمی نیاز داشته باشد همانا به نام کسانی (جانورانی) نیاز پیدا می‌کند که در بین آنها زندگی می‌کرده نه به نام کسانی که از آنها دوری گزیده و هرگز به سوی آنها بازنگشته است. وی تا جایی که حال اقتضا کرده، از کسانی که می‌توان در صحرای خشک و خالی مشاهده کرد، نام برده است. (حفنی، ۱۹۷۹، صص ۱۷۰-۱۷۱)

۵) یوسف خلیف در کنار دلایل فنی و تاریخی، می‌گوید: ما در روایت الفاظ و ترتیب ابیات لامیه، آشفتگی چندانی نمی‌بینیم و حال آنکه این پدیده در شعر صعالیق فراوان یافت می‌شود. (یعقوب، ۱۹۹۱، ص ۱۶)

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت: واقعیت غیر از این است، زیرا اگر روایات ناقلان و شارحان را با هم مقایسه کنیم، شاهد اختلافات فراوانی خواهیم بود، مثلاً برای

نمونه بین روایت قالی در امالی و روایت زمخشری در «أعجب العجب» از لحاظ الفاظ و محل ابیات تفاوت‌های فراوانی به چشم می‌خورد. از لحاظ الفاظ در بیت‌های اول، دوم، ششم، دوازدهم و ... اختلاف هست و از لحاظ شمار ابیات هم، قالی قصیده را ۶۷ بیت و زمخشری ۶۸ بیت برشمرده است. این اختلافات بر واقعیت دیگری نیز دلالت دارد و آن این که زمخشری، لامیه را از روایت شخص دیگری غیر از قالی (م ۳۵۶هـ) گرفته است، زیرا زمخشری (م ۵۳۸هـ) دو قرن پس از قالی زندگی می‌کرده است (حنفی، ۱۹۷۹، ص ۱۷۰)

۶) دلیل دیگری که یوسف خلیف بر ساختگی بودن قصیده عنوان می‌کند این است که «لسان العرب» علی رغم اشعار فراوانی که از صعالمیک نقل کرده، به ابیات لامیه، اشاره‌ای نکرده است. (یعقوب، ۱۹۹۱، ص ۱۶) در پاسخ به این اشکال باید گفت که این دلیل نیز نادرست است؛ زیرا در «لسان العرب» ۳/۵ بیت از لامیه آمده است که دو بیت آن (بیت‌های ۱۶ و ۳۱):

ولا جَبًّا أَكْهَى مُرَبِّ بَعْرَسِهِ يُطَالِعُهَا فِي شَأْنِهِ كَيْفَ يَفْعَلُ
أَوَالْخَشْرُمُ الْمَبْعُوثُ حَتَّحَتْ دَبْرَهُ مَحَابِيضُ أَرْدَاهُنَّ سَامٍ مُعَسَّلُ

در لسان به شنفری نسبت داده شده و یک بیت و نیم آن (بیت‌های ۵۸ و ۶۰):

و أَصْبَحَ عَنِّي بِالْغَمِيصَاءِ جَالِسًا فَرِيقَانِ: مَسْؤُولٌ وَ آخِرٌ يُسْأَلُ
وَ إِن يَكُ إِنْسَاءً مَا كَهَا الْإِنْسُ يَفْعَلُ

در لسان آمده است ولی به کسی نسبت داده نشده است. (همان، ص ۱۷ و نیز ابن منظور، ذیل ماده «کها» و «حبض»)

مهم‌تر اینکه، صاحب «لسان العرب» هرگز نگفته است که من استشهدایم را منحصر به شاعران صعالمیک کرده‌ام تا خالی بودن لسان از لامیه را نشانه ساختگی بودن آن بدانیم. علاوه بر لسان، کتاب‌های مرجع دیگری همچون «نهایة العرب» تألیف «نویری» (م ۷۳۲هـ) وجود دارد که به ابیات لامیه استشهد کرده و هیچ تردیدی در نسبت دادن آن به شنفری به خود راه نداده است. (حنفی، ۱۹۷۹، صص ۱۶۷-۱۶۸)

افزون بر دلایل استواری که در ردّ ساختگی بودن لامیه آورده شد، می‌توان در تأیید آن دلایل به نکات زیر نیز اشاره کرد:

الف) لامیه، صحرای خشک و سوزان عربستان را که شنفری در آن می‌زیسته است به زیبایی به تصویر کشیده است.

ب) لامیه، دارای عواطف و قالب جاهلی بوده و گرایش گوینده‌اش را به ترک خویشان و برگزیدن جانوران وحشی بر اهل و قبیله خود بیان داشته است.

ج) نام شنفری دوبار در بیت ۴۵ ذکر شده است:

فَإِنْ تَبَتَّسَ بِالشَّنْفَرَىٰ أَمْ قَسَطَلٍ لِّمَا اغْتَبَطَتْ بِالشَّنْفَرَىٰ قَبْلُ أَطْوَلُ

د) بیت اول قصیده مصرع نیست، زیرا در زمان شنفری مصرع آوردن بیت اول، رسم نبوده است.

ه) در بعضی از ابیات قصیده، جوازهایی وجود دارد که در شعر جاهلی شاهد آنها هستیم، مثل تبدیل تفعیله «مَفَاعِلُنْ» اول و سوم در بحر طویل به «مَفَاعِلُنْ». و این جوازی است که آن را در شعر اسلامی نمی‌بینیم، زیرا شاعران دوره اسلامی در سرودن شعر از سبک شاعران جاهلی روی گرداندند. (یعقوب، ۱۹۹۱، ص ۱۸)

و) دکتر فؤاد افرام بستانی می‌گوید: «ما هیچ شکی نداریم که خلف احمر از امور جاهلی و احوال و اشعار و شیوه زندگی آنها کاملاً آگاه بوده تا جایی که گویی در میان آنان زیسته و یکی از آنهاست و همچنین از ساختن شعر و انتساب آن به دیگران و از قلّت امانت داری وی آگاهیم، ولی با این حال برای ما مشکل است که تصور کنیم شخصی با احساس رقیق و تعابیر لطیف که قصیده‌ای با مطلع:

نَأَتْ دَارُ سَلْمَى فَشَطَّ الْمَزَارُ فَعَيْنَايَ مَا تُطْعَمَانِ الْكِرَى

می‌سراید، به سرودن قصیده‌ای چون لامیه روی آورد که از دقت تصاویر، بیان حقیقت

زندگی جاهلی و خشونت بالا برخوردار است». (همان، ص ۱۹ به نقل از الروائع ۱۱۳/۲)

ز) جرج یعقوب - خاورشناس معروف - می‌گوید: «حقیقتاً جایگاه این قصیده، همان چراگاههای جنوب مکه در میان کوهها است؛ همان کوههایی که در شمال یمن واقع شده و خیمه‌های «أزد» - قبیله شنفری - در آن، برپا بوده است. من نمی‌فهمم

چگونه انسان می‌تواند این قصیده را که از بوی خوش صحرا برخوردار است و جاهلیت عرب را به نیکی ترسیم می‌کند و زندگی مردی که ستم مردم او را کینه‌ور ساخته به تصویر می‌کشد، منکر باشد و آن را به فردی از لغویان که بیشتر اوقاتشان را صرف ترکیب و اعراب یک جمله کوتاه می‌کنند نسبت دهد. (همان، ص ۱۹ به نقل از «لامیه العرب، نشید الصحراء» / ۴۴).

ح) بروکلیمان نیز دلیل جُرج یعقوب را پذیرفته و لامیه را از سروده‌های شنفری دانسته است. وی در این زمینه می‌گوید: «هرچند برخی، لامیه را به خلف احمر نسبت داده‌اند، اما یک نکته در این قصیده قابل تأمل است و آن این که در قصایدی که توسط خلف احمر ساخته شده و به شاعران دوره جاهلی نسبت داده شده است، عمود شعری قدیم کاملاً رعایت شده است، یعنی با مقدمه شروع شده و همچون سبک قدما، قصیده را به پایان برده است؛ ولی لامیه، مذهب شعری مستقلی دارد و با غزل آغاز نشده و از جنبه معنوی نیز نوعی شعر غنایی است؛ زیرا شنفری در آن، عواطف و احساسات خود را به تصویر کشیده و شخصیت خود را بیان داشته است، برخلاف دیگر اشعار جاهلی که بیشتر وصف عالم خارج و طبیعت است (بروکلیمان، ۱۹۹۳، القسم الأول، ص ۱۶۴).

ط) برخی می‌گویند از آنجا که اصمعی با لامیه آشنایی نداشته، باید لامیه را از ساخته‌های خلف احمر دانست؛ ولی عدم آشنایی اصمعی با لامیه صحت ندارد، زیرا در بعضی از خبرها آمده که اصمعی با قصیده لامیه آشنایی داشته و خودش چنین نقل کرده است: «در یک روز بسیار سرد نزد رشید بودم که سعید بن سلم وارد شد، رشید از من خواست شعری در وصف سرما بخوانم، شعری را خواندم، باز از من خواست شعر دیگری بخوانم، من هم خواندم، برای بار سوم از من خواست در این زمینه شعری بلیغ-تر بخوانم، من این بیت را از لامیه خواندم:

وَلَيْلَةٌ قُرٌّ يَصْطَلِي الْقَوْسَ رُبُّهَا وَ أَقْطَعُهَا اللَّاتِي بِهَا يَنْتَبِلُ

رشید گفت: اصمعی! بس است، بلیغ‌تر از این بیت در وصف سرما، بیتی نیست.

نتیجه:

آنچه می‌توان به عنوان دلیلی استوار بر صحت انتساب قصیده لامیه به شنفری، بیان داشت این است که قصیده از جنبه عاطفی، بساطت افکار، خشونت الفاظ و غنایی بودن معانی آن، با دیگر اشعاری که از همین شاعر در کتب ادب نقل شده، مطابقت دارد. شنفری قصیده معروف خود را هنگام تنهایی و آوارگی سروده و لامیه با تمام شخصیت او مطابقت دارد، گویا لامیه، آینه صیقل داده شده‌ای است که شاعر و زندگیش را به وضوح در آن می‌بینیم.

لامیه از زمان جاهلیت تا عصر حاضر مشهور به این است که از آن شنفری است و بسیاری از ادیبان بزرگ به شرح آن پرداخته‌اند و هیچکدام در نسبت دادن آن به شاعری دیگر اشاره‌ای نکرده‌اند.

کرنکو - خاورشناس معروف - لامیه را مورد بحث قرار داده و متذکر شده که وی نظر زبان‌شناسان قدیم را در شکشان دنبال کرده ولی در تاریخ ادبیات از زمان جاهلیت کسی را نیافته که لامیه را از شنفری نفی کرده باشد. (حفنی، ۱۹۷۹، ص ۱۶۳)

کسانی که خلف احمر را سراینده لامیه دانسته‌اند آیا متوجه این واقعیت نیستند که کسی که شهرنشین باشد و در خانه‌ای مجلل و آرام زندگی کند، نمی‌تواند چنین قصیده‌ای را بسراید؟ چنین شخصی چگونه می‌تواند سرمای سخت و طاقت‌فرسای زمستان که شاعر صعلوک را وادار به شکستن کمانش می‌کند تا آتش بیفروزد و خودش را گرم کند یا گرمای سخت و سوزان تابستان را که مارهای صحرا را ناآرام ساخته، به این زیبایی به تصویر بکشد. آری، تنها کسی می‌تواند چنین اثری را خلق کند که مدت‌های طولانی در آن محیط زندگی کرده باشد. این ویژگی‌ها در خلف احمر وجود ندارد بلکه چنین شخصی تنها شنفری است که این نوع تصاویر را نه تنها در لامیه، بلکه در دیگر اشعارش نیز به تصویر کشیده است. آنچه در این زمینه عجیب است این که کسانی که در انتساب لامیه به شنفری شک کرده یا می‌کنند به هیچ سند تاریخی یا فنی استناد نمی‌کنند. همانند سخن ابن درید که از لحاظ روایت علمی، فاقد مستند تاریخی است و از لحاظ فنی هیچ شباهت و قرابتی میان اشعار خلف احمر و لامیه وجود ندارد.

منابع:

- ابن مالك، عمرو، ديوان الشنفري، جمعه و حقه و شرحه الدكتور اميل بديع يعقوب، الطبعة الأولى، دارالكتاب العربي، بيروت، ۱۴۱۱هـ/ ۱۹۹۱م.
- ابن منظور، جمال الدين ابوالفضل، لسان العرب، نسقه و علق عليه و وضع فهرسه علي شيري، الطبعة الأولى، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۸هـ/ ۱۹۸۸م.
- بروكلمان، كارل، تاريخ الأدب العربي، القسم الأول ۱-۲، الإشراف على الترجمة العربية محمود فهمي حجازي، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۳م.
- البستاني، بطرس، أدباء العرب في الجاهلية و صدر الاسلام، دارالجيل، بيروت، ۱۹۸۹م.
- البستاني، فؤاد أفرام، المجاني الحديثة، الطبعة الرابعة، ذوي القربى، الجزء الأول، ۱۹۹۸م.
- حفني، عبدالحليم، شعر الصعاليك منهجه و خصائصه، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۷۹م.
- خليف، يوسف، الشعراء الصعاليك في العصر الجاهلي، الطبعة الأولى، دارالمعارف بمصر، ۱۹۵۹م.
- دائرة المعارف الاسلامية الألمانية: يصدرها باللغة العربية، أحمد الستاوي، خورشيد زكي و يونس عبدالحميد، ج ۱۳، دارالمعارف.
- الزركلي، خير الدين، الأعلام، الطبعة التاسعة، دارالعلم للملايين، بيروت، ۱۹۹۰م.
- سجادي، سيد جعفر، نقد تطبيقي ادبيات ايران و عرب، آرين، ۱۳۶۹ ش.
- شامي، يحيى، موسوعة الشعراء العرب، الطبعة الأولى، الجزء الأول، دارالفكر العربي، بيروت، لبنان، ۱۹۹۹م.
- ضيف، شوقي، الجامع في تاريخ الأدب العربي؛ العصر الجاهلي، دارالمعارف بمصر، ۱۹۶۰م.
- العكبري، عبدالله بن الحسين، شرح لامية العرب، تحقيق و تقديم: محمد خير الحلواني، الطبعة الأولى، دارالآفاق الجديدة، بيروت، ۱۹۸۳م.
- الفاخوري، حنا، تاريخ ادبيات زبان عربي، ترجمه عبدالمحمد آيتي، توس، ۱۳۸۱ش.
- مروه، محمدرضا، الصعاليك في العصر الجاهلي، الطبعة الأولى، بيروت، د.تا.
- يعقوب، اميل بديع، ديوان الشنفري (عمرو بن مالك)، الطبعة الأولى، دارالكتاب العربي، بيروت، ۱۴۱۱هـ/ ۱۹۹۱م.